

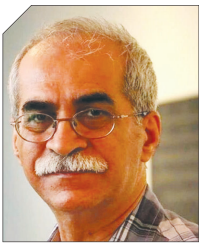
روزنامه

دیالوگ روز

کنعان - مانی حقیقی - ۱۳۸۶

مرتضی (محمدرضا فروتن): تو بند نمی شی اون طرف. سرت می خوره به سنگ برمی گردی.
مینا(تارانه علی دوستی): اینا رو نگو مرتضی. اون همه سال که آذر نبود، من تکوتنها گلیم خودمو از آب بیرون کشیدم، تازه، وامدیم و نشد،
لااقل حسرتش رو نمی خورم، می گم تلامشو کردم...
مرتضی: بی کس می شی مینا! بی کسی کم دردی نیست!

بہزاد غریب پور درگذشت



شبکه شرق: بهزاد غریبپور، تصویرگری و گرافست، در ۵۵ سالگی از دنیا رفت. بهروز غریبپور، برادر بهزاد، غریبپور با اعلام خبر درگذشت برادرش نوشته است: «برادر عزیزمان، بهزاد هنرمند گرافیک، تصویرگری ناماور و بی‌معللی با میان‌مان به لطافت یک پرتره در کشید و رفت. جایش تا بد حالی خواهد ماند». کاینوش غریبپور، برادر دیگر این هنرمند و گرافست، هم نوشته است: «بهزاد غریبپور، برادر، استاد و جنام (سه‌شنبه، ۲۲ آذرماه) در غرق، به دیدار آشنایان آسمان رفت». بهزاد غریبپور پیشوند سال ۱۳۲۶ در شهر سمنج دیده‌اند. کده هنرهای زیبای دانشگاه تهران بود و با تأسیس ۱۳۲۶ فعالیت خود در حیطه تصویرگری و طراحی گرافیک ادامه داشت. تدریس در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تخصصی تصویرگری و طراحی کتاب و همچنین عضو ۱۹۹۹، بزرگساز گرافیک در ۲۰۰۱ در اتریش‌لاو و عضو ۲۰۰۲، یاد و نامش گرامی باد.

بعد از چاپ یادداشت دوم در روزنامه شرق، مدیرمسئول روزنامه با من تماس گرفته و اطلاع دادند که رئیس قوه قضائیه یادداشت من را خوانده و آن را پسندیده و گفته بودند از این دست مطالب خوب است کار کنید و می‌خواستند با خود من هم صحبت کنند که میسر نشد.

ایشان در نشست همدانشی با تشکل‌های دانشجویی در آستانه روز دانشجو اظهارات تامل‌برانگیزی می‌کردند. یکی از اظهارات ایشان نقل خاطره‌ای از دوران نوجوانی بود که در باب کمتر سخن گفتن و بیشتر گوش‌کردن بود. این عقیده بسیار کارا و کاربردی است اما چند نکته در اینجا قابل‌بحث است:

وباز هم تأکید بر گفت و گو



یوسف مجیدی

۱- این نشست بسیار قابل تقدیر است اما اگر بنا به گفت‌وگو است، آیا هر کس نباید یک میکروفن داشته باشد تا بتواند در هر لحظه وارد گفت‌وگو شود و دیگر منتظر تکلیف و نوبت و میکروفن در حال گردش به او برسد، نباشد؟

۲- آیا تشکیلات‌های دانشجویی، یک طیف دانشجوین را دربر می‌گیرد یا فقط دربردارنده طیف خاصی است؟ آیا وجود نماینده هر تشکیلات موجب ایجاد عدم تقارن نمی‌شود؟

۳- مسئله دیگر اشاره به سخنان دانشجوی دانشگاه فردوسی مشهد در حضور سخنگوی دولت است. موضع شما، موضع قدرت است. قدرت باعث ایجاد ترس در دل افراد منتقد می‌شود و ترس موجب ازین‌رفتن جسارت فکری می‌شود. تسهیل‌گری در ایجاد تشکیلات فکری هم اگر وجود نداشته باشد، نقد و تفکر انتقادی هم بی‌معنا می‌شود. علت این فقدان جسارت فکری را هم می‌شود در اعمال خود دولت جست. یکی از مهم‌ترین کارهای دولت ایجاد فضایی برای انتقاد است؛ انتقاد بی‌آستانه و رعب و وحشتی وجود داشته باشد.

۴- خیلی قابل تقدیر است که به دنبال گفت‌وگو و گوش‌دادن هستید.

شاهنامه خوانی

آشتی جویی افراسیاب



مهدی افشار
شاهنامه پژوه

سال دیگر همچون درختی تازه‌برگ به جای می‌ماند؛ پسر می‌گذرد و به سرای دیگر کوچ می‌کند و فرزند او بر جایش می‌نشیند و آن کین نیز بر جای خود ماندگار است».

روز دیگر چون خورشید از بر آغ سر برون کشید و چراغ زرین خود را بر فراز چرخ نهاد، فریاد و غوغایی در بلدنای دژ برخاست و خسرو در اندیشه شد که این غوغا از چیست و به ناکاه دروازه دژ کشوده شد و راز آن غوغا نیز آشکار گردید. چهن، فرزند افراسیاب و دای خسرو با ده سوار از دژ بیرون آمد. خسرو، دهلیز پام خویش را مردی باندش و خرد و مایه دار می دانست. چهن در برابر

خسرو فرمان داد، منوشان، پرده‌دار شاه به دیدار جهن رود و او را به نزد خسرو آورد. جهن چون به پیشگاه خسرو رسید، از آب دیده چهره‌اش ناپدید شد، در برابر خسرو کلاه از سر برگرفت و خواهرزاده خویش را نماز برد و گفت: «ای شهریار نامور، امید که همراه جهان را به شادی گذرانی، بر و بوم ما بر تو فرخنده باد، پیامی از سوی پدرم، افراسیاب آورده‌ام».

خسرو فرمان داد برای جهن کرسی‌ای زرین آورند تا با آرامش بر آن بنشیند و پیام بگذارد.

جهن گفت: «پدرم، افراسیاب با انده و درد و مژگان پر آب نشسته است. نخست آن که تو را دردم می‌فرستد و یزدان را سپاس می‌گوید که فرزند دخت او اکنون شهره‌ری می‌کند و فرماندهی سپاه را پذیرا گشته، جوان برومندی که در پیشایش سواران تازان است و اکنون بر همه شاهان گیتی برتری و سروری دارد. در نهین نام او را تخت شهره‌ری افسر است و در ای، دالمن تیزپرواز و در دریا، کهن دلاور تخت او را پاسبانی می‌کنند و دد و دام از او شادمانند و همه بزرگان گیتی با تاج و زیور خویش او را کهنترند. جای بسی انده است که دیو بُزئند که جز گزند برای ما نخواهد، دل پدرم را به گزی کشاند و آن مهربانی و دوستی را به این تلخکامی رساند و افراسیاب خود اکنون خسته جگر در این دژ ناه گرفته، بی خواب و خور، خسرو باید پند آن که خواست سیاوش برخیزد تا افراسیاب که آن ناپاک دیو بوده است که دل از ترس یزدان پاک را ببرد. تو خود مرد خرد و دانش هستی، بنگر چند شهر آباد از این کین‌جویی ویران گردید و همه این ویرانی‌ها به بهانه سیاوش و افراسیاب بوده است و چه بسیار سواران جنگی با تنی چون پیل و زوری چون نهنگ، این گونه سرهایشان بر نیزه‌ها شد و تن‌هایشان در خاک فروغلتید. به گردش روزگار بنگر و بر دل، جز آن آموزگار دیگر می‌پسند و جهان‌آفرین را پسند نباشد که در فرجام از این همه کرد، بیچار شوم.»

جهن از زبان افراسیاب گفت: «اگر همچنان جنگجویی و دل را آکنده از کینه گردانیده‌ای، اکنون من در پناه این دست‌آورد نشسته‌ام و تو به بازگیز از دوسرهای ممانده‌ای؛ در این شارستان آب و گیاه و خوراک بسیار است و تو در گزند بسیاری هستی که بشماروی توست و من هر سویی که بخواهم می‌توانم سپاه فراهم آورم و تو تاب آن را نداری که در برابر گردش خورشید و ماه بایستی و نپندار که از هر کارزار بیروز سرسبز خواهی آورد. اگر می‌پنداری که ترکستان را به زیر آوری و آسمان را به زمین رسانی و مرا به بند کشیده‌ی گرفتاری کنی، بدان که تو خود سائیده و پرمه‌خیز خواهی شد و چون در تنگنا باشی، دگرباره لشکر می‌آرایم بری نبرد با تو و اگر کینه از دل بیرون کرده، با مهربانی کشور را افسون کنی، در کنج‌ها را به رویت می‌کشایم، از تو می‌خواهم دست از پیش‌بنویسی و اگر سودای جهان‌گشایی داری، چین و ماچین، خراسان و مکران کینش روی توست و مرا شادکامی آرزوی تو، چون خسرو پیام افراسیاب بشنیدی، در اندیشه شد که آیا دست از کین‌خواهی بشنود؟



گرمابخش

خانه‌هایشان باشی

شماره کارت: ۶۱۰۴۳۳۷۸۹۳۰۵۱۱۸۳
شماره حساب: ۵۰۰۶۲۷۷۰۴۰
به نام بنیاد خیریه نیکوکاران شریف



شريف
ان پڌ سرپرست



Q **U** **E** **S** **T** **I** **O** **N**

☎ ♦ ۲۱-۶۱۶۰۲